

اشعار میلاد امام سجاد(ع)

۳ خرداد ۱۳۹۴ ساعت ۲۳:۲۳

اشعاری در رثای زین العابدین امام سجاد (ع)

نسیم آورد بوی عطر بهاران
فضا گشته خرم چو روی نگاران

سما سرخ تر از رخ لاله رویان
زمین سبزتر از خط گلعداران

ملک مشک افشانند از عطر گیسو
فلک بر زمین بارد اختر چو باران

ندا می دهد مرغ شب لحظه لحظه
که روشن شده چشم شب زنده داران

جمال خدا را به بیت ولایت
بیایید یاران ببینید یاران!

عروس محمد علی زاد امشب
ولی خدا را ولی زاد امشب

الا ای همه خلق عالم خدا را
خدا خوانده امشب شما را شما را

برآیید از پرده تیرگی ها

ببینید بی پرده روی خدا را

در آغوش فُلك نجات دو عالم
ببینید روشن چراغ هدا را

ببینید در لیلۀ پنج شعبان
رخ چارمین حجّت کبریا را

بگردید دور حریم جمالش
ببینید هم مروه را هم صفا را

امام شهیدان که جان است جان را
گرفته در آغوش، جان جهان را

دل عالمی بسته بر تار مویش
ز شمس الضحی برده دل ماه رویش

حیات است مرهون عین الحیاتش
بقا قطره‌ای کوچک از آب جویش

تو گویی که از صبح روز ولادت
دمد وحی صاعد ز نای گل‌ویش

ننوشیده می، ساقیان بهشتی
فتادند مستانه پای سبویش

نبرده است تنها دل دوستان را
که دشمن بود کشته خلق و خویش

خصالش محمد کمالش محمد(ص)
جلالش محمد جمالش محمد(ص)

سلامُ علی آلِ طاهّا و یاسین
به این خلق و این خوی و این عزّ و تمکین

رخش مصحف فاطمه، حُسن، قرآن
پُر از «قدر» و «واللیل» و «والشمس» و «والتین»

درود الهی بر آن خُلُق نیکو
سلام محمّد بر آن خوی شیرین

نماز از خضوعش به پرواز آید
دعا از نفس‌های او بسته آذین

به سجاده‌اش آسمان آورد سر
به ذکر دعایش خدا گوید آمین

سلام خدا بر خضوع و خشوعش
قیام و قعود و رکوع و سجودش

درود خداوند حی جلیلش
به قدر و کمال و جمال جمیلش

عجب نیست در مسلخ عشق و ایثار
اگر بوسه بر دست آرد خلیلش

عجب نیست کز عرشهٔ عرش اعلا
طواف آرد از چارسو جبرئیلش

سلاطین غلامش، خواتین کنیزش
طوایف مریدش، قبایل دخیلش

حجر شاهد عزت و اقتدارش
هشام ابن عبدالملکها ذلیلش

بسا تخت شاهی فرو رفت در گل
کجا حاکمِ گل شود حاکمِ دل؟

«هشام» استلام حجر تا نماید
در آن ازدحام خلائق نشاید

نه قدری که از وی شود قدردانی
نه کس بود تا کس بر او ره گشاید

به ناگاه دیدند آمد جوانی
که پیوسته او را حجر می ستاید

گشودند حجاج از چار سو، ره
که آن شاهد حسن یکتا بیاید

یکی خواست تا سر به پایش گذارد
یکی رفت تا جان نثارش نماید

یکی گفت نامش چه باشد هشاما
- حسد را نگر - گفت: شناسم او را

به ناگه «فرزدق» خروشید در دم
که: این است نجل رسول مکرم!

تو چون می کنی در مقامش تجاهل؟
من او را به از خویشتن می شناسم

نماز است بی او گناه کبیره

ثواب است بی او خطای مسلم

تعالیم اسلام از اوست جاری
قوانین توحید از اوست محکم

چراغی است بر قلۀ آفرینش
امام است بر جملۀ خلق عالم

سلام و رکوع و سجود است از او
قنوت و قیام و قعود است از او

امامی است کو را امم می شناسد
کریمی است کو را کرم می شناسد

صفا، مروه، مسعی، حجر، حجر، زمزم
طواف و مطاف و حرم می شناسد

بیابان مکه، منا، خیف، مشعر
سماوات و لوح و قلم می شناسد

زمین می شناسد، زمان می شناسد
عرب می شناسد، عجم می شناسد

یم و قطره و ماه و خورشید، او را
به ذات الهی قسم می شناسد

سلام خدا بر اب و جد و مامش
مسلمان بود هر که داند امامش

سلام ای سلام خدا بر سلامت!
درود ای کلام الهی، کلامت!

تو هم سجده؛ هم سیدالساجدینی
که قلب حسین است بیت الحرامت

مسلمان نباشم نباشم نباشم
ندانم اگر بر خلائق امامت

سلام خدا بر سجود و رکوعت
درود خدا بر قعود و قیامت

حجر بر در خانهات قطعه سنگی
مقام آورد سر به پای مقامت

تو حَجّی صلاتی زکاتی جهادی
تو ممدوح با نام زین العبادی

تو در تیرگی‌ها سراج المنیری
تو همچون پیمبر، بشر را بشیری

سماوات و عرشند در اختیارت
تو آزاده عالمی، کی اسیری؟

تو در کنج ویرانه‌ها هم بهشتی
تو در زیر زنجیرها هم امیری

به پای تو سر کرد خم «سربلندی»
تو تنها به نزد خدا سر به زیری

یم هشت بحری و در سه دریا
ولی خداوند حیّ قدیری

تو «قدر» و «تبارک» تو «فرقان» و «نوری»
تو عیسی تو گردون تو موسی تو طوری

تو با خطبهات شام را شام کردی
تو همچون علی فتح اسلام کردی

تو از شام، پیغام خون خدا را
به هر عصر و هر نسل، اعلام کردی

تو بر روی دشمن نمودی تبسم
تو حتی به «مروان» هم اکرام کردی

تو دل پیش زخم زبان‌ها گشودی
تو دعوت ز سنگ لب بام کردی

تو در کوفه یک لحظه دخت علی را
به اوج خروشیدن آرام کردی

تو با صبر و با حلم و با استقامت
به قرآن بقا داده‌ای تا قیامت

تو زمزم، تو مروه، تو سعی و صفایی
تو فرزند کعبه، تو خیف و منایی

تو قرآن، تو احمد، تو حیدر، تو زهرا(س)
تو در حُسن، آئینه مجتبایی

امامی و، پیغمبری از تو زبید
که تنها پیام‌آور کربلایی

کلامت بود وحی صاعد چه گویم

تو از پای تا سر کلامِ خدایی

دعا بر دهان و لب ت بوسه آرد
همانا همانا تو روح دعایی

چه بهتر که «میثم» ثنای تو گوید
برای تو خواند، برای تو گوید
(۱)

دل فرشته در اطراف آسمان می رفت
به خواب شاه زنان، سرور زنان می رفت

به خواستگاری والا عروس خود زهرا
سحر به خطه ایران نظر کنان می رفت

خدا، برای حسین انتخاب کرده عروس
به خواب ناز دلش تا دم اذان می رفت

به گردِ مادر داماد با سلام و درود
فرشته بود که مانند کاروان می رفت

زمان، زیاد ز رویای ناز او نگذشت
میان جمع اسیران به بیکران می رفت

نشان فاطمه بود و نگاه های علی
در آن میانه نگاهی دوان دوان می رفت

همین که چشم علی نو عروس خود را یافت
حسین بود و نگاهش که خوش گمان می رفت

چه خواستگاری نابی عجیب جاذبه ای است

عروس در پی داماد ناگهان می رفت

خلاصه پای عروس علی به خانه رسید
و نو عروس پی، مادری جوان می رفت

نبود، بانوی رؤیایی شب وصلش
و یادش آمد از آن شب که قد کمان می رفت

کجاست فاطمه بیند که میهمان آمد
چه زود، شاه زنان سوی میزبان می رفت

خبر رسید که پور حسین در راه است
پسر رسید ولی مادر جوان می رفت

چه با صفا پسری آمده ولی مادر
به شوق فاطمه هنگام زایمان می رفت

گراف نیست، بگوییم این عبارت را:
ز هیبت پسرش مادر از جهان می رفت

به دست حکمت گلچین چو باغبان می رفت
ز ره رسید گلستان و گلستان می رفت

چه بانویی که شده نه امام را مادر
چه کودکی که از او نور تا جنان می رفت

چه کودکی که جهان شد ز نور او روشن
شعاع روشنی اش تا به کهکشان می رفت

امام بعد حسین آمده خدا را شکر
و گرنه کرب و بلا نیز بی گمان می رفت

ارادهٔ ازلی در سرشت او پیداست
شهادتین ز لعلش، چه خوش بیان می رفت

گرفت عمه در آغوشِ خویش آقا را
چه خوش ز هوش به لالای عمه جان می رفت

تمام عمر دلش با عمو هم آوا بود
دلش به گفتنِ ذکر حسین جان می رفت

به همنشینی هر بینوا عنایت داشت
کنار سفرهٔ سائل چه مهربان می رفت

دعای خیر دریغ از کسی نمی فرمود
به یاری فقرا با همه توان می رفت

به خانه ، دشمن خود را پناه و جا می داد
اگر که خصم به امید یک امان می رفت

گاهی به درد غریبان رسیدگی می کرد
گاهی به دیدن بیمار بی نشان می رفت

صحیفه اش همه دریایی از معارف اوست
به جنگ دشمن دین با دعا، عیان می رفت

حقوق جملهٔ ذرات را بیان فرمود
اگرچه حقّ خودش دست ساربان می رفت

تمام زندگی و هستی اش به غارت رفت
کسی که یاری هر پیر و هر جوان می رفت

یکی ز سلسلهٔ قتلِ صبر اینجا بود
که در عبور، ز یک قتلگاه، جان می رفت

صدای عمه رسد: یا بقیه الماضین
ز آه تو همهٔ جان کاروان می رفت

تحملی که دل خواهر صغیرت سوخت
صبور باش که جانت از این فغان می رفت

به تازیانه و تحقیر، قافله برخاست
بهار عالم اسلام چون خزان می رفت

میان سلسله یک کاروان ز عصمت بود
بدون قافله سالار و سایبان می رفت

عفاف بود که آنجا مقاومت می کرد
و زیوری که در آنجا به ارمغان می رفت

به نیزه بود که هجده سر بریده چو ماه
کنار زینب و سجادِ قهرمان می رفت

ز کربلا سوی کوفه ز کوفه تا سوی شام
هزار کرب و بلا بود کز توان می رفت

هزار جا، جگر زین العابدین خون شد
گهی که نالهٔ یا صاحب الزمان می رفت

(۲)

ما همان یا کریم بام شما
جبرئیل قدیم بام شما

صبح روز نخست خواندمتان
چقدر آشناست نام شما

صبح روز ازل حوالی نور
سجده کردیم بر کدام شما؟

من حلالم بود حلال شما
من حرامم بود حرام شما

چهارده قرن دست هیچ کسی
دل ندادم به احترام شما

به شما معدن کرم گفتند
و به ما سائل حرم گفتند

پر من بال و بال من پر شد
پر و بالی زدم کبوتر شد

به نفس های حضرت سجاد
حالمان خوب بود و بهتر شد

سحر پنجم عبادت بود
کوچه های خدا معطر شد

مردی از سمت ابرهای دعا
آمد و خشکی دلم تر شد

آمد و با خودش کتاب آورد
او امام آمد و پیمبر شد

مردی از سمت آفتاب آمد

آمده تا مرا تکان بدهد
چشم گریان به این و آن بدهد

آمده روی پشت بام سحر
با صدای خدا اذان بدهد

بشکند میله قفس را تا
بالها را به آسمان بدهد

با خودش مصحف نور آورده
تا خدا را به ما نشان بدهد

به نگاهش دخیل می بندیم
تا مناجات یادمان بدهد

ای مسیر سبز نجات
بر مناجات کردنت صلوات

ای مناجات و ای نسیم دعا
راه نزدیک ما به سمت خدا

ای که دریا کنار تو قطره
قطره با یک نگاه تو دریا

نذر سجاده قدیمی توست
چهارمین رکعت نوافل ما

ای امام علی دوم من
ای امام چهارم دنیا

مرد شب زنده دار سجاده
مرد محراب التماس دعا

از تو بوی نماز می آید
بوی راز و نیاز می آید

مادرت آفتاب حجب و حیاست
شرف الشمس سید الشهداست

مایه آبروی ایران است
افتخارم همیشه ام به شماست

از تو و مادر تو این دل ما
عاشق خانواده زهراست

یک سفر پیش ما نمی آیی
سفر مادری تو اینجاست

تو عجم زاده ای تو فامیلی
پس حرم سازی ات به گردن ماست

تو در این سرزمین گلکاری
به خدا حق آب و گل داری

آفتابی که حق کشیده تویی
جلوه ای که کسی ندیده تویی

با ظرافت، خدای عز و جل
بی نظیری که آفریده تویی

آنکه با کفه تولایش

پای میزانمان کشیده تویی

شب اسیر هزار رکعت تو

به خدایت قسم پدیده تویی

نخلهای بلند نخلستان

بارش رحمتی که دیده تویی

با دعای غلام دارد

آسمان مدینه می بارد

(۳)

عید است و من شراب زاده

عازم به خُمم به عزم باده

می زاده اگر شراب نوشد

در دیدن خویشِ خویشِ کوشد

من زاده ی خم و خویش خامم

گه واجبم و گهی حرامم

در سینه ی من بجز طرب نیست

هرگز غم دوست مستحب نیست

من با همه فقرم و نداری

هرگز نکشیده ام خماری

پس نعره ز استخوان بر ارم

پهنای فلک دهان در ارم

ای جوش جهان بر آتش تو
ای دست همه در آتش تو

بنشین که ارادتی بخیزم
از روی سعادتِ بخیزم

ای تیغ فصاحت و بلاغت
ای داده به کیمیا سعادت

سجاده ی تو پر از حیات است
اشک تو خود از مطهرات است

ای مست نماز تو ملائک
ای بسته به راز تو ملائک

ای مصحف تو کلام عالم
ای در کف تو زمام عالم

ای کعبه ی ازدحام دیده
ای محتشم هشام دیده

برخیز و طواف کن حرم را
از کعبه مگیر این کرم را

بگذار که حاجیان حیران
دنبال نگاه تو چو جیران

ای دلبر مکی و عراقی
معراج سعادت نراقی

سبحانک یا من اسمهُ فیه

ای یاد تو شاه نامه ی من
زلف تو سیاه نامه ی من

ای نیم شرر ز تو به ققنوس
ای یک نم حکمت تو قابوس

ای یاد تو کامل بهایی
من ناقصم و تو پر بهایی

خاقان فلک تویی، و لا غیر
سیمرغ، سفیر توست، لا طیر

ای خسرو تخت و تاج و دیهیم
شیرین حرکات هفت اقلیم

دستم نرسد اگر به تخت
تخت تو بلند همچو بخت

نِشتر برسان که رگ رسیده
ای زاده ی پارس، سگ رسیده

ای خاک نشین صاف و ساده
ای حرّ فلک، اسیر زاده

ای زاده ی مکه و مدینه
ای اصغر و اکبر و سکینه

ای یاد تو کامل الزیارات
ای ذکر تو بهترین تجارات

ایران ز تو دارد این بقا را
ای مادر تو عروس زهرا

تو مصحف پاک و تازه داری
در هر ورقش اجازه داری

تو با دل زینب عفیفه
دیدی که چه رفت بر صحیفه

یعقوب بیا که غم بزرگ است
یوسف جگرش به دست گرگ است

چون پای شه از رکاب افتاد
مابین دو نهر آب افتاد

خون بود خضاب روی ماهش
غم بود بساط رو به آهش

ناگاه به فکر چاره افتاد
برخاست ولی دوباره افتاد

پس تکیه به نیزه زد به گودال
با شمر خطاب کرد آن حال

تا هستم و می کشم نفس را
غارت مکنید این قفس را

من در حرمم غزاله دارم
آهو روشی سه ساله دارم

«معنی» نده طول این سخن را

آشفته مکن تو مرد و زن را

(۴)

نشیب های دل من فراز میخواید

فراز اشک مرا در نماز میخواید

مؤید است به روح القدس قلم اما

برای شعر سرودن نیاز میخواید

اگر چه کرده دل من خیال پردازی

حقیقت است که عاشق مجاز میخواید

برای سفره ی بازش نیامدم اینجا

گدای این در، آغوش باز می خواهد

اگر چه این دو شب از جام کربلا مستم

دلم دوباره شراب حجاز می خواهد

پیاله ای بدهیدم که دم زخم حق را

دوباره زنده کنم قصه ی فرزدق را

نسیم پنجم شعبان ز راه آمده است

صدای پای بهاران ز راه آمده است

ببین بدون پیمبر بدون جبرائیل

دوباره آیه ی قرآن ز راه آمده است

میان بیشه ی شیران هاشمی امشب

غزال عرصه ی ایمان ز راه آمده است

فقط نه اینکه ز راه آمده عزیز عرب
عزیز دختر ایران ز راه آمده است

زنی که در رگ او خون آریایی هاست
که از دیار دلیران ز راه آمده است

شب تولد فرزند شاه دختر ماست
زبان مادری او زبان کشور ماست

کسی که شد ششمین نور سوره ی انسان
کسی که خسته شد از سجده های او شیطان

کسی که هست تجلی پنج تن در او
کسی که شد پدر هشت قبله ی ایمان

کسی که با نفس یک غلام ساده ی او
نفس گرفته زمین مدینه از باران

کسی که موقع انفاق بین سائل ها
ملقب است دل شب به صاحب انبان

به حق او حجر الاسودی شهادت داد
که جز به حق علی وا نکرده است دهان

به حیرت است کنار حجر دو چشم هشام
ز اهتمام خلاق به احترام امام

بخوان که ضبط کند آسمان صدایت را
صحیفه پخش کند بعد این نوایت را

برای این که بخوانیم " لا تؤدبنی "

بخوان برای ابوحمزه ها دعایت را

تو با زبان خدا حرف می زنی آخر
چگونه یاد بگیریم ربنایت را

بیا و بعد دعا روضه هم بخوان آقا
بیا و شرح بده داغ کربلایت را

بیا بگو چه کشیدی تو در چهل منزل
بگو که بست به زنجیر دست و پایت را

بیا بگو چه به روز رقیه آوردند
بگو چگونه کشیدند عمه هایت را

کسی که حرف خدا و کتاب می آورد
کنار یک سر تشنه شراب می آورد
(۵)

ای انیس قدیمی دلها
آفتاب بلند ناپیدا

تا خدا می برد دل ما را
پیر سجاده های سبز شما

من کجا و غبار مقدمتان
تو کجا، کوچه های این دنیا

من کی ام از قبیله ی مجنون
تو ولی از عشیره ی لیلا

من کی ام بی زبان ترین مردم

نفسی ده که از تو دم بزنم
بال در صحن این حرم بزنم

آسمان موج شد تلاطم کرد
که خدا جلوه بین مردم کرد

آسمان جای خود از این محشر
عرش هم دست و پای خود گم کرد

عرش هم جای خود خدا خندید
لحظه ای که لب ت تبسم کرد

آب با نیت دو رکعت عشق
با غبار شما تیمم کرد

همه دیدند با دوچشمانت
چشم های پدر تکلم کرد

خانه ات قبله ی غریبان است
پایتخت تمام ایران است

ای سراپای تو مثال حسین
دومین مرتضای آل حسین

روی دوش تو گیسوان علی
کنج لبهای توست خال حسین

با تماشای تو به سر میشد
شب و روز تمام سال حسین

خنده ای کن که در تو گُل کرده
همه زیبایی جمال حسین

سیر میدید چهره ات را عشق
به سرش بود اگر خیال حسین

شور آب آور حسین هستی
دومین حیدر حسین هستی

سرخوش از بانگ این طرب هستیم
مست شیرین ترین رطب هستیم

مثل موسیقیِ شگفت بهار
نغمه هایی به روی لب هستیم

شجره نامه ای اگر داریم
همگی بر تو منتسب هستیم

ما همه خانه زاده تو یعنی
همه ی ما از این نسب هستیم

شکر حق ما ز آستان توایم
همگی از نوادگان توایم

به علی رفته ای غدیری تو
نه فقط شیر، شیرگیری تو

اذن اگر داشتی عیان میشد
مثل عباس بی نظیری تو

هم رکابِ علی اکبرها
هم خروش سفیر تیری تو

شوره زاریم و خشکسال اما
چشمه ی روشن کویری تو

رشته های قنات میجوشد
از قنوت چه آبگیری تو

خوش به حال دو دست خالی ما
لحظه هایی که دستگیری تو

با حضورت غم پدر سر شد
کربلا با تو کربلا تر شد

به دلت داغ مادرت افتاد
شعله بر باغ پرپرت افتاد

کربلا شد مدینه وقتی که
رَدِ زنجیر بر پرت افتاد

بین خیمه تو بودی و بابا
از سر زین برابرت افتاد

بین خیمه تو بودی اما آن
شعله بر روی پیکرت افتاد

چقدر سنگ و خاک و خاکستر
از سر بام بر سرت افتاد

ناله ات بین شام میپیچید

عمه آتش به معجرت افتاد

گرچه بالت اسیر سلسله بود

قاتلت خنده های حرمله بود

(۶)

سجاده ایم پهن برای دعا شدیم

نائل به همنشین شدن اولیاء شدیم

تاثیر کرد خصلت خوبان بروی ما

از یمن سجده های سحر با خدا شدیم

از دستباف بودنمان خیر دیده ایم

پاخورده ایم و از شرفش پر بها شدیم

هر نخ زما مطهر انفاس دلبر است

با این حساب هم نفس کبریا شدیم

شکر خدا به طالعمان مهر عشق خورد

پاگیر لطف بی حد و حصر شما شدیم

اصلا چه حاجت است به آب و گلاب ها

ما پاک از طهارت این گریه ها شدیم

وابستگی به یار اثراتش مشخص است

فارغ زما چو یار شد از غصه تا شدیم

هر چند دست جمع زمین خورده ایم ما

گفتند عشق و پیش قدمهاش پا شدیم

سجاده ایم قسمت ما شور و شین شد

یعنی که پای بوسی ابن الحسین شد

امشب مدینه حال و هوایش معطر است
از شوق چشم منتظر آسمان تر است

باران گرفت و جان دوباره به خاک داد
ابر نگاه تو چقدر سبزه پرور است

کاسه بدست ها همه از راه می رسند
باب المراد عالم و آدم همین در است

امشب به آفتاب قمر فخر می کند
در خانه ی حسین مهی جلوه گرتر است

گهواره را نگاه کنید عشق آمده
زهراست یا حسین حسن یا که حیدر است

پیغمبری چقدر برازنده اش بود
پیشانی اش تجلی نور پیمبر است

طرز نگاه کردنش آینه ی علی است
بر قاب صورتش رخ زهرا مصور است

ما از ازل ملازم خاک ره تواییم
مارا نوشته اند گدا چون مقدر است

تا چند کفر؟ باده ی ایمانیم بده
یعنی که از صحیفه مسلمانیم بده

هرکس ز عشق تاب و تبش شهره می شود
بیش از همه غم و تعبش شهره می شود

زردی رویش از اثر سجده های روز
یا اینکه سجده های شبش شهره می شود

مادر بزرگ زاده و بابا شه قریش
خیلی بجاست گر نسبش شهره می شود

مسکینک فقیرک یاربش آشناست
دربین خلق ذکر لبش شهره می شود

تا روز حشر کار ابو حمزه اش گرفت
هرکس که گشت منتسبش شهره می شود

شمشیر خطبه اش کمر شام را شکست
اینگونه تا ابد غضبش شهره می شود

نخلی که آبیاری دست کریم شد
در شهر مزه ی رطبش شهره می شود

سر میدهیم پای تو عشق است عشق عشق
عاشق دل بلا طلبش شهره می شود

تطهیر آب وام گرفته ز طهر توست
خورشید آسمان و زمین جای مهر توست

ازبس کلام معجزه دار تو نور داشت
خورشید شد هرآنکه به پایت حضور داشت

وقتی که دست و پای تو از سجده آب شد
در عرش خود خدای تو حس غرور داشت

حاجی ناشناخته ی کاروان حج
در قافله به یمن تو نعمت وفور داشت

نزدیک ها که جای خودش لطف ویژه ای
آقای خوب ما به گدایان دور داشت

جبرئیل میرسید به پابوسی اش مدام
وقتی که در نماز دم یا غفور داشت

تو حضرت کلیمی و ادعیه شاهد است
محراب خانه ی تو شباهت به طور داشت

لطف دعای نیمه شب بر همه رسید
از برکت صحیفه ی تو دین زبور داشت

زخم زبان و طعنه اگرچه زیاد خورد
ایوب آل فاطمه قلبی صبور داشت

آماده ایم رخصت افروختن بده
پروانه ایم اذن ز غم سوختن بده

اصلا چه شد که روی تو در آفتاب سوخت؟
هروقت خورد بر لب خشک تو آب سوخت

اصلا چه شد که خیمه ات آتش گرفته بود؟
در بین شعله های جهنم کتاب سوخت

پای تورا به ناقه ی رم کرده بست شمر
از کربلا به کوفه تنت زین عذاب سوخت

در گیرو دار ردشدن همسرت ز شام

آتش سراغ معجزش آمد نقاب سوخت

رجاله ها بصورتتان سنگ می زدند
از طعنه های شهر دلت بی حساب سوخت

برروی زخم گردن تو مرهمی نبود
وقتی که از حرارت سرب مذاب سوخت

دید چگونه چوب به لبهای عشق خورد
دیدنی چگونه از غم این سر رباب سوخت

یعقوب دل شکسته چهل سال آزرگار
چشمت به یاد روضه ی بزم شراب سوخت

گفتم رباب و روز و شبم رنگ غم گرفت
"بس کن رباب" عمه ی سادات دم گرفت

(۷)

پَرِ قنداقه ات مسیحا شد
بار گهواره ی تو موسا شد

خوش به حالت که بر دو چشمِ حسین
اولین بار چشم تو وا شد

عطر گیسوت تا بهشت آمد
یوسف عاشق شد و زلیخا شد

جبرئیل از حضور تو سرمست
با اذان علیّ اعلا شد

رویت عباس با ادب بوسید

و حسن غرق در تماشا شد

گره ی کور داشتیم اما
از دعای صحیفه ات وا شد

دل ما شهر عشق آباد است
عشق هم خانه زاد سجاد است

با تو همسایه ی خدا هستیم
سر سجاده ی دعا هستیم

بچه های محله ی عشقیم
ما همه اهل روستا هستیم

روستای شما بهشت است و
روی بال فرشته ها هستیم

مادر تو ست مادر این خاک
همه ذریه ی شما هستیم

ما در این سرزمین پهناور
از شما ایم و کیمیا هستیم

شکر در سرزمین مادریت
سالها زائر رضا هستیم

شکر ارباب از همین ایلیم
حضرت عشق با تو فامیلیم

مادر تو عروس آل عباس است
شاه بانوی کشور زهراست

نذرشان کرده ایم و می بینیم
با تو حاجات ما همیشه رواست

به بقیعت قسم که می سازیم
حرمت را که کعبه ی دلهاست

حرمت را شبیه صحن رضا
با دو گلدسته ای که تا به خداست

گنبد و طاق و حوض و فواره
چار ایوان که غرق آب طلاست

صحن هایی که لب به لب زائر
با ضریحی که گرد آن غوغاست

ما ابوحمزه ایم، ادبنی
یا الهی و لا تُعدبنی

روزگاری رسید و جانت سوخت
روی این خاک آسمانت سوخت

روزگاری رسید و در پیشت
خیمه ات، بام و آشیانت سوخت

چشم تو دید در دلِ گودال
صحنه ای را و استخوانت سوخت

خواستنی تا بخیزی اما حیف
نشد و پای ناتوانت سوخت

خیمه ی شعله ور سرت افتاد
سر و دستان و گیسوانت سوخت

زنده ماندی میان آتش و دود
این هم از لطف های زینب بود
(۸)

پی نوشت ها:

- ۱- غلامرضا سازگار
- ۲- محمود ژولیده
- ۳- علی اکبر لطیفیان
- ۴- محمد سهرابی
- ۵- محسن عرب خالقی
- ۶- حسن لطفی
- ۷- سید پوریا هاشمی
- ۸- یوسف رحیمی

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۴۸۷/ع-سجاد-امام-میلاد-اشعار>